

جایگاه اقوام و مذاهب ایرانی در جنبش سبز

در طی سی سال اخیر جنبش های متعددی از جمله جنبش زنان، دانشجویان، کارگران، جنبش اقوام، جنبش اصلاح طلبان، جنبش رفراندوم، جنبش سکولار و غیره در صحنه سیاسی ایران ظهور نموده اند که نحوه شکل گیری و تداوم مبارزاتی آنها نمایانگر جوهره ذاتی و جایگاه طیفی، صنفی، قشری و یا قومی عبارتی شناسنامه اینگونه جنبش ها بوده است. در نتیجه درک ما از واژه "جنبش" نوعی "پدیده انتزاعی مجزای" و نسبتاً محدود می باشد. متأسفانه چگونگی آغاز جنبش سبز تحت شعار "رای من کو" و عقبه شخصیت های نمادین این جنبش و همچنین نام "سبز" آن، این سوء تفاهم را در برخی از اذهان بوجود آورده است که گویا "جنبش سبز" نیز همانند جنبش های دیگر وابسته به طیف و یا قشرهایی از جامعه با خواسته های نسبتاً مشخص و تا حدی محدود می باشد. بهمین دلیل نگرانی ها و پرسش هایی در مورد ماهیت ساختاری و مطالبات جنبش سبز بخصوص در رابطه با خواسته های مشخص اقوام ایرانی و اقلیت های مذهبی و جایگاه آنها در این جنبش مطرح شده است که متأسفانه انعکاس واقعگرایانه و مطلوبی در رسانه های فارسی زبان نداشته است. برای پاسخگویی به اینگونه سوالات و دغدغه ها نه تنها باید شناخت کافی و تعریف دقیق و یا عبارتی "بازتعریف دقیقتری" از جنبش سبز ضد استبدادی و آزادیخواهانه مردم ایران داشت، بلکه جایگاه اقوام و مذاهب ایرانی در جنبش سبز را باید در فرایند مبارزات دمکراتیک و حق طلبانه آنان در طی صد سال اخیر و بخصوص در سه دهه گذشته مورد بررسی قرار داد. اصولاً جنبش های سیاسی همانند بسیاری از پرورده ها، تکاملی هستند. مسیر گسترش تدریجی و فزونی مطالبات مطرح شده به همراه قدرت رشد نافذ جنبش در لایه ها و طبقات مختلف اجتماعی و نله های سیاسی از مرحله آغازین تا تکامل ویژه گی های خاص اما مرکب خود را دارد. برای درک ساده تر مطلب باید اجزای ترکیب دهنده این جنبش سبز را تفکیک و تجزیه و تحلیل نمود.

بنا به دو دلیل مشخص، کاربرد واژه "سبز" برای این جنبش کمکی به درک ما از این حرکت ضد استبدادی آزادیخواهانه مردم ایران نمی کند. اولاً این یک جنبش "رنگین کمان" بالقوه ملی و نسبتاً فراگیری می باشد که درد مشترک و صد ساله اکثریت قاطع مردم ایران را فریاد می زند. ثانیاً رنگ سبز در اذهان بعضی از هموطنان تداعی معنی مذهبی و یا جنبش شکست خورده اصلاح طلبی را بوجود می آورد، در حالیکه بعد از هفت ماه تداوم و تعمیق مبارزاتی، جنبش از یک رنگ بخصوص و یا رنگ ها عبور کرده و ماهیت نسبتاً ملی و فراگیر به خود گرفته است. اگرچه گروه های نامگرا در هر دو سوی خط جدال "خودی" و "غیر خودی" تلاش می کنند با انحصارگرایی مسلکی لعاب سبز تیره ای بر تمام پیکره جنبش ترسیم کرده و دیگر رنگ ها را محو کنند؛ و یا از آنسو نیز برخی با انتصاب اختصاری جنبش به بخشی از اصلاح طلبان سبز. ما قبل انتخابات سعی در نفی مبارزات دلیرانه و شجاعانه اقلیت مردم و خصلت فراگیر جنبش دارند. بدنه اصلی جنبش سبز را جوانان تشکیل می دهند که که برای نفی گذشته و امید به آینده مبارزه می کنند. در نتیجه جنبش سبز ملی یک جنبش مترقی و مدرن می باشد که سی سال گذشته را در تمامیت آن نفی می کند. شعار "جمهوری ایرانی" دقیقاً در همین راستا است. بجای اسلام شعار ایران و ایرانی مطرح است. این یعنی نفی تبعیض مذهبی و نفی مداخله دین در حکومت که اسم دیگر آن سکولاریسم است. حال چه دلیلی دارد که مردم حتماً باید کلمه سکولاریسم را بعنوان یک خواسته مشخص فریاد بزنند. حذف اسلام از جمهوریت و ندای "جمهوری ایرانی" چه معنی دیگری می تواند داشته باشد جز سکولاریسم؟ آیا این عقلائی خواهد بود که مثلاً یک سکولار بگوید جنبش سبز ملی ربطی به من ندارد زیرا شعار مشخص سکولاریسم در لیست مطالبات آن قرار ندارد. و یا مبارزین جنبش زنان ادعا کنند که جنبش سبز ملی ربطی به آنها ندارد زیرا خواسته های مشخص زنان را مطرح نکرده است. حداقل نیمی از جنبش سبز ملی را زنان تشکیل می دهند که در عمل بمعنای نفی تبعیض و ستم جنسی است. شعارهای جنبش سبز ملی برقراری مساوات اجتماعی و نفی دیکتاتوری می باشد. آیا شعار آزادی زندانی سیاسی و برقراری عدالت اقتصادی و برابری خواسته ی زحمتکشان و کارگران ایران نیست؟ در نتیجه با قاطعیت می توان گفت که مطالبات رو به افزون و تکاملی جنبش سبز ملی ایران، خواسته های بسیاری از جنبش های مشخص اجتماعی - سیاسی از جمله زنان، کارگران، کارمندان، دانشجویان؛ سکولارها، اصلاح طلبان و غیره را در بطن خود جای داده است. هیچکدام از فعالان برونمرزی و یا درونمرزی جنبش های فوق الذکر، چه در عمل و یا نظر، خود را هرگز تافته جدا بافته ای از سیل خروشان جنبش سبز به حساب نیاورده اند. بنا به دلایلی که در ذیل توضیح خواهم داد، همانگونه که جمعی از فعالان سیاسی درونمرزی کرد در بیان اخیر خود با عنوان "جنبش سبز، جایگاه و مطالبات ما" از آن بعنوان جنبشی کم نظیر و پُر ظرفیت یاد کرده و بر تلاش برای به ثمر نشاندن آن تاکید نموده اند، فعالان برونمرزی جنبش اقوام ایرانی نیز باید جایگاه خود را در بطن این جنبش ضد استبدادی و آزادیخواهی بدانند و اجازه ندهند که تامگرایان و یا شوونیستها آنها را بمثابه "میهمان" و یا غیر خودی به حاشیه رانده و جنبش مردم و شعار های آن را به نفع خویش مصادره کنند. این واقعیت را نباید انکار کرد که ممکن است هر کسی از ظن خویش یار جنبش بشود.

اقوام ایرانی باید به چهار نکته اساسی توجه داشته باشند. اول شعارهای ضد استبدادی و دمکراتیک جنبش در کُلّیت خویش. دوم شعار نفی سلطه یک مذهب مشخص و در نهایت برابری مذاهب و ادیان. سوم شعار آغازین جنبش بنام "رای من کجاست؟"، یعنی حق حاکمیت مردم در تمامی شئون و سطوح کشور. چهارم عکس العمل رژیم نسبت به معترضین و مطالبات برحق آنها. این یک حقیقت انکار ناپذیر است که برخی اقوام ایرانی نظیر بلوچها، کردها، ترکمنها و عرب ها قبل از هموطنان مناطق مرکزی ایران به ماهیت استبدادی و عوامفریبانه رژیم جمهوری اسلامی پی بردند؛ و در نتیجه مبارزه ضد استبدادی و آزادیخواهی نیز شروع شد. شعارهای ضد استبدادی و دمکراتیک جنبش در کُلّیت خویش دقیقاً همان شعار های اقوام ایرانی می باشند که در طی سی سال اخیر برای آن هزینه ای بسیار سنگین و فاجعه بار پرداخته اند - فاجعه ممتد سی ساله ای که اکنون عمق دهشتناک آن برای هموطنان مرکز نشین ما بر ملاء گشته است. بسیاری از اقوام ایرانی نظیر بلوچها، کردها و ترکمن ها بدلیل سُنّی بودن علاوه بر ستم قومی، مورد اجحاف و تبعیض مذهبی نیز قرار دارند. رفع برتری مذهبی و لغو ستم دینی و احیای سکولاریسم در عمل خواسته اقوام ایرانی نیز می باشد. شعار حاکمیت مردم و انتخاب مسئولین با رای مستقیم مردم در یک سیستم دمکراتیک مبتنی بر منشور جهانی حقوق بشر و موازین و قوانین بین المللی همواره یکی از خواسته های اصلی اقوام ایرانی بوده است. نتیجتاً اگر چشم ها را شسته و با نگاهی دیگر جنبش سبز را ببینیم، در می یابیم که غالب خواسته ها و شعارهای جنبش سبز دقیقاً در راستای مطالبات دمکراتیک اقوام ایرانی می باشد. در نتیجه نباید اجازه بدیم انحصارگرایی ضد اقوام ایرانی با تزریق حس بیگانگی در ما نسبت به جنبش سبز ملی، آن را مصادره کرده و شعارهای

مشترک را که بیانگر درد مشترک می باشد از مفهوم خالی کنند. نکته چهارم نیز مشخصاً در مورد درد مشترک می باشد. درد زندان و شکنجه و تجاوز و دادگاههای فرمایشی و وکیل های تسخیری و اعترافات تلویزیونی و اعدام های جریقی. بلوچ ها، کردها و عرب ها با این درد آشنایی سی ساله دارند. در نتیجه در پاسخ به آنهایی که با خلط مبحث در مورد پیوستن اقوام به جنبش ضد استبدادی و آزادیخواهی ملی که بعد از انتخابات جنبش سبز نام گرفت، پرسش هایی را مطرح می کنند، با استناد به تاریخ سی ساله مبارزات دمکراتیک و حق طلبانه اقوام ایرانی شاید بتوان گفت در حقیقت این هموطنان تهرانی و اصفهانی هستند که به "جنبش سی ساله ضد استبدادی و دمکراتیک" اقوام پیوسته اند.

بعد از تقلب آشکار در انتخابات اخیر، نه تنها یاس و ناامیدی سی ساله اقوام ایرانی به سراسر کشور و بخصوص به کلان شهرهایی نظیر تهران و اصفهان و مشهد و شیراز و غیره سرایت کرد، بلکه شعارهای ضد استبدادی و دمکراتیک اقوام نیز به شهرهای بزرگ منتقل شد. وانگهی تحقق و پاسخگویی به مطالبات اقوام ایرانی یکی از موضوعات عمده مبارزات انتخاباتی کاندیدها ی ریاست جمهوری در انتخابات اخیر بود؛ تا آنجایی که کاندیدها در مورد حقوق حقه اما پایمال شده اقوام ایرانی و رفع تبعیض اعلامیه صادر کردند. در نتیجه نگاه اقوام محروم و تحت ستم مضاعف به جنبش ضد استبدادی و آزادیخواهی سبز مردم ایران یک نگاه "خودی" امیدوارانه و خوش بینانه است. زیرا خواسته های دمکراتیک مردان و زنان و جوانان جنبش سبز در حقیقت انعکاس همان صدای آزادیخواهی مردم کرد، بلوچ، عرب، ترکمن و ترک و غیره است که در طی سی سال اخیر رژیم جمهوری اسلامی با ترفندهای عوامفریبانه و سرکوب های عریان سعی در خاموش کردن آنها داشته است. اینک بعد از سی سال، شاید بتوان گفت که اقوام ایرانی و بقیه مردم ایران درد مشترک خویش را دریافته اند و آن را مشترکاً فریاد می زنند. اگرچه در بازتاب رسانه های بین المللی آواز معترضین در تهران بسیار رساتر به گوش می رسد.

جنبش سبز یک حرکت مصمم اعتراضی ساختار شکن می باشد که علاوه بر حضور برجسته طبقه متوسط و باسواد در شهرهای بزرگ اکثریت قشر ها و به اصطلاح جنبش های کلاسیک موجود در جامعه را نیز در بطن خود جای داده است، بدون آنکه فعالان این جنبش ها بیرق مطالبات مشخص خود و یا پرچم صنفی خود را در تظاهرات علم کرده باشند. بعنوان مثال هیچکس نمی پرسد که چرا جنبش زنان از جنبش سبز حمایت نمی کند و یا در بطن آن جای ندارد. جواب پُر واضح است. این جواب و یا استدلال در مورد اقوام هم صدق می کند. تا آنجایی که من مطلع هستم حداقل چند جوان بلوچ به همراه دیگر هموطنان در تظاهرات تهران دستگیر شدند. به احتمال زیاد این نمونه ها در مورد کردها، عرب ها، ترک ها و ترکمن های مقیم تهران و دیگر شهرهای بزرگ ایران نیز صدق می کند. و اما اینکه چرا مثلاً در شهرهایی نظیر سنندج، زاهدان و اهواز و غیره مردم در لوای جنبش سبز و یا به حمایت از آن حرکت های اعتراضی نمی کنند، باید توضیح داد که در ابتدا این اعتراض در مورد مردم تبریز نیز بود، ولی بتدریج تبریز بمثابه یک کلانشهر نیز بپا خاست و چندین شهید تقدیم جنبش سبز نمود. در دیگر شهرهای آذربایجان، کردستان، بلوچستان و خوزستان نیز اعتراضاتی بعضاً در دانشگاه های آن مناطق صورت گرفت.

این تصور نادرست که گویا اقوام به همراه جنبش سبز نیستند چهار دلیل مشخص دارد. اولاً جو بسیار شدید نظامی امنیتی حاکم بر مناطق قومی با فضای تهران و دیگر شهرهای بزرگ کاملاً فرق دارد. ثانیاً جغرافیای رشد اولیه جنبش سبز ملی، محیط گسترده و نسبتاً بزرگ شهر های کلان ایران می باشد که از کثرت جمعیت و طبقه متوسط باسواد و امکانات بیشتری برخوردار هستند. به استثنای تبریز شهر های مناطق قومی نسبتاً متوسط و کوچک هستند. باید توجه داشت که اگرچه به دلایل لجستیکی و امنیتی در اکثریت شهر های متوسط و کوچک سراسر ایران تظاهراتی صورت نگرفته ولی این الزاماً بمعنای عدم حمایت مردم این شهرها و یا استانها از جنبش سبز نیست. سرکوب چند هزار معترض در یک شهر دور افتاده نسبتاً کوچک بسیار آسانتر از سرکوب سیل خروشان صدها هزار نفری و یا میلیونی در تهران است. ثالثاً تظاهرات در مرکز قدرت و دیگر شهر های بزرگ انعکاس بیشتری را در رسانه های بین المللی به خود جلب می کند و سرنوشت ساز می باشد. بعنوان مثال چه بسا در گذشته های دور و نزدیک تظاهرات و اعتراضات سیاسی در شهر های مختلف بلوچستان رخ داده است، اما علیرغم ارائه تصویر و گزارش و تلاش و تمناهای فعالان بلوچ، هیچکدام از رسانه های فارسی زبان حاضر به انعکاس خبر نبوده اند. در مورد تبعیض و تفاوت انعکاس اخبار معترضین در تهران و یا معترضین در بلوچستان در رسانه های فارسی زبان باید گفت که متأسفانه میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است. اگر مردم در بلوچستان مبارزه نمی کنند، پس چرا بلوچستان بعنوان یک استان و یا منطقه بالاترین آمار اعدام ها (به نسبت جمعیت) در جهان را دارد؟ اعدام هایی که روزانه تحت عناوین کاذبی نظیر قاچاقچی، اشرار، جاسوس، محارب، تروریست، و هابی و غیره صورت می گیرد. وانگهی چرا مردم در بلوچستان حتی بدون دادگاه فرمایشی، اعدام صحرائی می شوند؟ هفته پیش نیز مولانا عبدالحمید اسماعیل زهی رهبر مذهبی بلوچستان شدیدترین انتقادات را بر علیه عملکرد حکومت و اعدام های "ضد انسانی" مطرح نمود؛ و این در حالیست که تعداد بیشماری از رهبران مذهبی اهل سنت در زندان و زیر شکنجه هستند. در نماز جمعه هفته پیش هزاران بلوچ با گفتن تکبیر و الله و اکبر مشخصاً سرکوب، شکنجه، اعتراضات زیر فشار و اعدام مخالفان توسط رژیم مطلقگرا و انتقاد ناپذیر را محکوم کرده و آن را ضد اسلام، ضد دین و ضد قانون اساسی خواندند و بر حق حاکمیت مردم بعنوان فصل الخطاب و تصمیم گیرنده نهایی تأکید کردند. این اگر همراهی و همگرایی با جنبش سبز ضد استبدادی و آزادیخواهانه نیست، پس چیست؟

در پایان باید یکبار دیگر تأکید کنم که مطالبات دمکراتیک و حق طلبانه اقوام ایرانی و اقلیت های مذهبی به همراه خواسته های جنبش های اجتماعی - سیاسی دیگر در بطن جنبش سبز جای دارد. از جنبش سبز نیز باید بعنوان جنبش ملی، دمکراتیک و ضد استبدادی مردم ایران یاد کرد که با عنایت به ملاحظیات سیاسی- تاکتیکی موجود مراحل رشد و تکامل خود را طی می کند و دارای ظرفیت فراوانی برای تعمیق و گسترش در ابعاد مختلف می باشد. بعضی مواقع مقتضیات زمان و محضوریات های مکان اجازه بیان کلام آخر را در گام اول نمی دهد.

عبدالستار دوشوکی

۱۳ بهمن ۱۳۸۸

doshoki@gmail.com

